

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (۳)

۱- با نظر به «اقْرَأْ»، متوجه زبانی می‌شویم که با «گفتن»، آری! با «گفتن»، زبان شد و آن «گفتن» تا مرز به ظهور آوردن کلمات الهی جلو آمد. کافی است رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن فضا که حضرت جبرائیل (علیه السلام) به ظهور آمده است، بخوانند؛ و آن خواندن، تجلی کلماتی شد که راز هستی را می‌گشاید و بودن انسان در آن کلمات معنا می‌شود و انسان با آن کلمات به حضوری خاص می‌رسد، کلماتی که اشاره است به حقیقت و در نتیجه انسان با نظر به آن کلمات یعنی قرآن، مخاطب حقیقت می‌شود، به جای آن که ذهن انسان مخزن اطلاع آن کلمات گردد و از اشارات آن کلمات باز بماند.

۲- اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رو به سوی افق گسترده‌ای آوردند که در خطاب «اقْرَأْ»، آن کلمات قرآنی مقابل‌شان گشوده شد، مسلماً هر آن کس خود را مخاطب این فرمان یعنی «اقْرَأْ» قرار دهد، مزه درک کامل‌تر توحید را که توحید آخرین دین است، خواهد چشید و آن موجب دگرگونی در سرشت انسان خواهد شد، با درک ربوبیت حضرت رب العالمین که برای بنده خدا و عبودیتی که در خود زنده می‌کند برایش پیش می‌آید. این همان راهی از قهر اصیل‌دانستن کمیت‌های دنیایی به جای اصیل‌دانستن کیفیت‌ها می‌باشد که در آن حضور، یعنی اصیل‌دانستن کیفیت‌های عالم مانند «توحید»، عرصه زندگی از چیزهای و همی خالی می‌شود و زندگی پر از نشانه‌ها و اشارات می‌گردد.

۳- فرمود: بخوان و آن حضرت زبان گشود و خداوند با کلمات خود آنچه را که همان زندگی است بر زبان پیامبر خود جاری کرد، کلماتی که منزلگاهی هستند امن برای احساس بودن.

۴- رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) نخواستند مانند وقتی که ما چیزی را می‌دانیم و از آن سخن می‌گوییم، سخن بگویند، او فقط «گفت»، و دانایی با همین «گفتن» و «خواندن» به میان آمد. او خواندن آغاز کرد و گفت و شد آنچه باید می‌شد.

۵- با «اقْرَأْ» زبانی به ظهور آمد و به کمک آن زبان، گفتگوهای شکل گرفت که بستر سکونایی شدند برای زندگی، مشروط بر آن که آن زبان را پاس داریم و به حکم «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» که اوست که گفتن و بیان کردن را تعلیم می‌دهد. «گفتن» در ذات خود بیان‌کردنی است که انسان، خود را در آن بیان و آن گفتن می‌سازد و این‌جا است که ما در آنچه با قرآن گفته می‌شود و با آن زبان با جایگاه حقیقی زبان روبه‌رو می‌شویم.

۶- باید توجه کرد که در آنچه با زبان قرآن بیان می‌شود، راه‌هایی است که انسان در آن راه‌ها به ظهور می‌آید و گشوده می‌شود، راه‌هایی که «پایداری» و «حضور» را در انسان گرد می‌آورند. دو گوهری که به یک معنا همان «صبر» و «توجه» است.

۷- اگر به حکم «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» این سخن گفتن است که انسان را قادر به انسان بودن می‌سازد. و به دیگر سخن، انسان از آن رو که سخن می‌گوید انسان است. پس زبان نزدیک‌ترین همسایه بودن ما می‌باشد، وقتی بکوشیم تا آنچه گفتنی است به صورتی ناب و اصیل بیان کنیم، از آن جهت که حضرت علی (علیه السلام) فرموده‌اند: «فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» انسان در زیر زبان خود پنهان است. سخن ناب، آن سخنی است که کمال و تناسب آن سخن با آنچه بنا است گفته شود را آشکار می‌کند. یعنی سخن ناب همان سخنی است که به اذن الهی گفته شود که مرتبه کمال‌یافته آن زبان، قرآن است.

۸- حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) آن‌گاه که شنیدند که «بخوان!» و ندایی آن حضرت را فرا خواند، ندایی که آن حضرت را به امری فرا می‌خواند که در غیب خانه کرده است. معلوم است که آن ندا به نفس خواندن دعوت می‌کند و در نتیجه آن می‌شود که شد و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبری خود را احساس کردند. خواندن همان و حاضر شدن در پرتو وحی الهی همان، تا همه چیز معنا پیدا کند.

۹- آن ندا که فرمان داد: «اقْرَأْ»، به حضور فرا می‌خواند، با دعوت به خواندن، او را به حضور فرا می‌خواند، حضوری که عالم برای آن حضرت معنای دیگری پیدا می‌کند.

۱۰- خداوند با فرمان: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» خواندنی را بعد از سکوتی طولانی که حضرت در غار حراء داشتند، مقابل آن حضرت قرار داد و آن حضرت را دعوت نمود تا در این خواندن به اسم رب اکرم بخوانند، تا جهان برای بشریت آخرالزمانی چون آینه‌ای باشد که پروردگار اکرم را به نمایش می‌آورد.

۱۱- ای محمد بخوان! تا عالم و آدم معنای دیگری پیدا کند که معنای حقیقی آنان است.

خداوند آن حضرت را فراخواند به امری که در پیش است، تا هر موجودی در جایگاه خویش قرار گیرد.

۱۲- این آیات که با آن خواندن آغاز شد، بانک سکوت چندین ساله آن حضرت است. در این حالت زبان به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا امری ماورای سکوت به زبان آمده. بر دوش کشیدن حضوری است در جهان، و در عین آرامشی چشمگیر.

۱۳- سخنی که همچون بانک سکوت تا آنجا که ممکن است ادامه می‌یابد. گفتنی ماورای هر گفتنی که بشریت تا حال می‌شناسد.

۱۴- حال این حضرت محمد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» است که در جوهره وجود خود به «گفتن» سپرده شده‌اند، تا انسان به وسیله گفتن محمدی «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» به خود آورده شود. آیا این قرآن همان بانگ سکوت چندین ساله‌ای نیست که راه را برای ورود فرشته وحی گشوده است؟

۱۵- ما در این قرآن با سخن یک انسان روبه‌رو نیستیم، ما با صدایی روبه‌رو هستیم که در سکوت طولانی آن حضرت برای جان آن حضرت به ظهور آمده و سکوت او را شکسته و در قالبی که قالب سخن آدمیان نیست، «گفتن» را آغاز کرده.^۱ حکایت گوش دادن به فرمانی است که آن حضرت گفتن خود را با زبان و کلام الهی ظاهر می‌کند، با واژه‌هایی نو و شنیدنی که جان انسان، حقیقت آن را تصدیق می‌نماید.

۱۶- رسول خدا «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در پاسخگویی به فراخوان خداوند که فرمود بخوان، خواند، و سکوت خود را که در آن سکوت، هزاران راز نهفته بود، شکست و خواند آنچه را که خواند، تا بشریت با آنچه آن حضرت بعد از آن سکوت طولانی خواند، زیستن را در این آخرین دوران آغاز کند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱ - به همین جهت خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره/ ۲۳)